

# زن

## آشفشانی زیرپای جمهوری اسلامی

این مقاله برای نخستین بار در شماره یک نشریه "راه کارگر" دوره دوم - سال چهارم - فروردین ۱۳۶۳ انتشار یافته است هر چند در آن زمان مقالات بدون امضاء نوشته می شدند ولی یادآوری می کنیم که این مقاله به قلم رفیق شهاب برهان نوشته شده است - یادآوری سایت راه کارگر

اگر چه این مقاله به مناسبت ۸مارس روز جهانی زن و بزرگداشت آن نوشته می شود، ولی نخستین پیامش این است که تنها در سالگرد روز زن نیست که باید به یاد زنان افتاد، همانطور که نمی توان کار انقلابی را به بزرگداشت انقلاب یا سالروز آن محدود کرد، در مورد زنان نیز نباید به "تجلیل" از مقام زن و "حمایت" از حقوق دمکراتیک زنان ، آنهم فقط در روز معینی از سال، اکتفا نمود.

علت آنکه سازمان های سیاسی اغلب فقط درسالگرد روز زن به یاد زنان می افتند و تا سال دیگر فراموششان می کنند، یکی آنست که جنبش مستقل زنان وجود ندارد و این یادکنندگان، غالباً مردانند، مردانی که از درک مساله زنان بشدت عقب مانده اند. علت دیگر که بسیارمهمتراست، این است که زنان ایرانی بیشتر همچون "وسیله" افشای ارتجاعیت رژیم نگریده میشوند تا یک موضوع جدی، حیاتی و مستقل سازماندهی علیه این رژیم ارتجاعی. اگر زنان ایران فقط بمثابه نمونه ای از قربانیان رژیم اسلامی به نمایش افکارعمومی جهانیان گذاشته شوند، معنایش این خواهد بود که گویا از خود این قربانیان کاردیگری ساخته نیست جزاینکه این بارهم درهیات " مانکن" هائی درهم شکسته و مچاله شده، نکبت و ذلت را درپشت ویتترین جمهوری اسلامی به نمایش بگذارند و ترحم و دلسوزی رهگذاران را برانگیزانند ! وقتی زنان موضوع سازماندهی نباشند طبعاً به "وسیله" تبلیغ علیه رژیم تنزل خواهند یافت و روز زن ، چیزی شبیه "روزمادر" و "روزدرختکاری" خواهدشد!

**"مساله مستقل زنان" یعنی چه؟**

گذشته از بی اعتنائی اغلب سازمان های سیاسی به وظیفه سازمانگری توده ای، غفلت از سازماندهی زنان از علت مضاعف دیگری هم ناشی میشود و آن تردید در پذیرش چیزی بنام " مساله مستقل زنان" است. این تردید یا از ترس مرکز کشیدن میان مسائل زن و مرد و سقوط در فمینیسم (صف آرائی جنس زن علیه جنس مرد) است و یا از ترس زیر پا نهادن مرزهای طبقاتی و انحراف به نگرش " فراطبقاتی". ترس اول به این دلیل بيمورد است که انگار این واقعیت مسلم که زنان مورد تبعیضات خاصی قرار می گیرند که مردان را شامل نمیشود، مرزبندی با فمینیسم نیست. برای فاصله گرفتن از فمینیسم ، باید بجای مبارزه زنان با " بدجنسی مرد" مبارزه علیه تبعیض بر زنان را به سمت نظامات فرهنگی، ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی که مردسالاری و نابرابری حقوق زنان با مردان را تجویز و توجیه می کنند هدایت کرد. ترس دوم هم بیجاست، زیرا مظالم و تبعیضاتی که بر زنان بمثابه " جنس " ( و نه طبقه) اعمال میشود فی نفسه یک موضوع طبقاتی نیست. پدرسالاری محصول پیدایش جامعه طبقاتی است، ولی امتیازات جنسی با تقسیم طبقاتی عیناً یکی و منطبق نبوده و نیست. زنان هر طبقه در درون همان طبقه با مردان خود نابرابرند. البته تبعیضات جنسی و فرا طبقاتی بر زنان، چون در پیوند با مناسبات طبقاتی عمل می کنند شدت، دامنه و عملشان به کمک نظام بهره کشی در تولید نیز می آید و گناه زن بودن یکبار دیگر به صورت دستمزد نابرابر با مردان، و شدت استثمار، گریبان زنان کارگرو زحمتکش را می گیرد. این شدت استثمار زنان کارگر، هم عملکرد مساله مستقل زنان را در مناسبات طبقاتی و هم تاثیر مناسبات طبقاتی را در تشدید این مساله مستقل نشان میدهد. زن مرفه طبقه بالا، کار در بیرون مساوی با کرایه خانه، نان شب، پول دار و شیر بچه است. تبعیضات بردگی خانگی زنان را نیز به همین نسبت تشدید میکند. زنان مرفه اگر کلفت و نوکرو آشپز نداشته باشند، با ماشین رختشویی و ظرفشویی، جاروبرقی و آبگرمکن و دیگر وسائل خودکار خانگی، شغل کنیزی مردان را تحمل پذیرتر میسازند، ولی برای زن زحمتکش و فقیر، آب گرم و پوشک بچه و دیگ زودپز هنوز جزو رویاهاست. از این مقایسه (که باید مورد توجه و تاکید باشد) نباید نتیجه گرفت که فقط باید علیه بردگی زنان طبقات پائین مبارزه کرد. بردگی برای مردان، مساله تمامی زنان است، تفاوت فقط در بردگی تحمل پذیر و بردگی با اعمال شاقه است. مبارزه با این تفاوت، به مبارزه طبقاتی بر می گردد؛ ولی اصل بردگی تمامی زنان برجای خود هست. در مساله زنان، دعوا بر سر نابرابری حقوق زنان زحمتکش با زنان مرفه نیست، دعوا بر سر نابرابری حقوق زنان با مردان است! دعوا بر سر پدرسالاری و مردسالاری است، نه بر سر سرمایه داری و فنودالیسم و غیره. وقتی این مساله بطور مستقل و بعنوان یک تبعیض جنسی درک شد، آنگاه باید جایگاه و نقش این مساله را در مبارزه طبقاتی مشخص کرد. و رابطه متقابل این دو را نه با نادیده

گرفتن یکی از آنها بلکه با درک دیالکتیک متقابلشان تنظیم کرد. مساله مستقل زنان یک "توهم" نیست و به همان اندازه واقعیت دارد که مساله ملی، به همان معنا "فراطبقاتی" است که مساله ملی، و در اوضاع کنونی ایران اگر اهمیت و وزن سیاسی و اجتماعی آن بیش از مساله ملی نباشد، به همان اندازه هست. اگر طبقات بالا بیسواد باشند، وای به حال طبقات پائین؛ و اگر زنان طبقات بالا کنیز باشند، وای به حال زنان طبقات پائین! ما کمونیست ها بی آنکه ذره ای مرزهای طبقاتی را کمرنگ سازیم و لحظه ای مبارزه طبقاتی را تعطیل کنیم، مخالف بردگی زنان در هر دو سوی سنگریم و این آشتی ناپذیری با بردگی را با صدای بلند اعلام می کنیم. زنان طبقات کارگرو زحمتکش بی آنکه زیر پرچم دشمنان طبقاتی خود بروند و بی آنکه بردگی زنان را در آنسوی مرزهای طبقاتی تأیید کنند، باید بدون وحشت از همسوئی در این زمینه خاص با زنان طبقات مقابل، مبارزه خود را نه بعنوان کارگرو زحمتکش، بلکه بعنوان عصیان گران علیه شهروندی جنسی، سازمان دهند و به پیش ببرند.

### سازماندهی مستقل زنان چه ضرورتی دارد؟

نظم ظالمانه مردسالاری، زنان را بعنوان "جنس پست" و "انسان نوع دوم" مجزا کرده است، حال چرا نباید همین دسته مجزا، برای مبارزه علیه این ظلم جنسی مستقلا متشکل شوند؟ در پاسخ به این سؤال، نظراً اعلام نشده ای وجود دارد که در عمل به چشم می خورد، نظری با این مضمون که: اگر فرض، مبارزه با نظامات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی گوناگونی است که انسان را پرده میسازند، پس در این مبارزه "فرقی میان زن و مرد نیست" و زنان را می توان همراه مردان در تشکل های طبقاتی، توده ای و حزبی سازمان داد و دلیلی برای تشکل مستقل زنان بعنوان یک دسته ویژه وجود ندارد. اشکالات متعددی در این استدلال وجود دارد. **اشکال اول**، انگار ویژگی مساله زنان و محدود کردن آن به چارچوبه طبقاتی و توده ای است. مساله زنان یک موضوع دمکراتیک است به این اعتبار که شهروندی یک درجه ای و برابری حقوق زنان با مردان در برابر قانون، یک موضوع دمکراتیک است. اما دمکراتیک بودن مساله زنان را نباید بمعنی انحصار حق برابری برای زنان کارگر و زحمتکش فهمید. مساله زنان در چارچوب مسائل عمومی و دمکراتیک (مثل آزادی بیان) یک مساله خاص است زیرا فقط مختص زنان است، و در مقابل مساله طبقاتی، یک مساله عام است، زیرا ناظر بر تبعیض جنسی بر زنان تمامی طبقات است. **اشکال دوم** در نگرش به منطق سازماندهی است که فکرمی کند کافی است زنان یکبار در تشکل های طبقاتی، صنفی یا سیاسی سازمان داده شوند و دیگر دلیلی برای سازمان یابی مستقل زنان باقی نماند! حال آنکه هدف از سازمانگری این نیست که افراد، به هر حال در تشکلی جا داده شوند و حسابشان بسته شود، بلکه غرض این است که مسائل موجود

در جامعه سازمان داده شوند. شک نیست که زنان کارگر، زحمتکش و روشنفکر ایران باید در تشکل های طبقاتی، صنفی، دمکراتیک و سیاسی متشکل شوند، ولی در اینجا آنان نه با هویت زن، بلکه با هویت کارگر، دهقان، دانشجو، معلم، نویسنده و غیره متشکل می شوند. هر تشکلی بمعنای بسیج نیروهای درگیر در یک جنگ معین است. هر تشکلی برای مبارزه حول تضاد معینی است و از اینرو مضمون معینی دارد. تشکل های طبقاتی، صنفی و سیاسی مضامین خاص خود را دارند و هر اندازه هم که با برابری حقوق زن و مرد موافق و همسو باشند نخواهند توانست – و نباید- مبارزه علیه ستم جنسی بر زنان را مضمون مرکزی و هدف اصلی کار خود قرار دهند. در این تشکل ها زنان همدوش مردان برای مسائل مشترک طبقاتی و صنفی و سیاسی خود مبارزه می کنند و آنچه در مجموع روی زمین می ماند، مساله خاص زنان است! هر کس می تواند بر حسب تعدد مسائل اجتماعی که در آن درگیر است، درسنگرهای متعدد جا بگیرد و به جهات گوناگون شلیک کند. اکتفا به سارماندهی زنان در تشکل های طبقاتی صنفی و سیاسی نتیجه ای جز خالی گذاشتن یک سنگر عظیم و عاطل گذاشتن یک لشکر چند میلیونی در مصاف با ارتجاع ندارد.

برنامه های مبارزاتی اگر مابیه ازای سازمانگری نداشته باشند، مادیت نمی یابند و مثل نقش و نگار دعانویسان برای دلخوشی و خود فریبی روی کاغذ می مانند. اما سازمانگری امر مربوط به مشخصات است و کلیات را نمی توان سازمان داد. کلی گویی درباره دمکراسی و حقوق مردم و مبارزه با ارتجاع به جایی جز دوام ارتجاع ضد دمکراتیک نمی انجامد، مگر دمکراسی و حقوق مردم و راه های مبارزه با ارتجاع، شکل برنامه ای پیدا کنند و این برنامه ها ریز شوند و آنگاه نیروهای مشخص حول مسائل و تضادهای مشخص سازماندهی گردند. کل توده ها را نمی توان سازمان داد مگر آنکه هر بخش توده ها حول مساله و درد مشترکی که دارند متشکل شوند. اما وقتی به برخورد سازمان های سیاسی با مساله زنان در ایران می نگریم چیزی جز عبارت کوتاه " برابری حقوق زن و مرد" در برنامه ها و پلتفرم ها، و چیزی فراتر از استفاده افشاگرانه از مسائل زنان علیه رژیم حاکم، در عمل نمی بینیم. حال آنکه مساله زنان نه فقط بخاطر آنکه نیمی از جمعیت جامعه را در برمی گیرد و نیروی اجتماعی عظیمی را در پشت سر خود دارد، بلکه بطور اخص بخاطر ویژگی استثنائی رژیم جمهوری اسلامی ایران و کیفیت انفجاری ستم های غیرمعارفی که در تمامی زمینه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی – آنهم از موضع دولتی- بر زنان ایران اعمال می شوند، اهمیت سیاسی عظیمی پیدا می کند. هر نیروی سیاسی که وضعیت فاجعه بار و آماده انفجار زنان ایران را درک نکند و به سازماندهی آن همت نکند، در سیاست گردآوری نیرو برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی

دچارخطای مهیبی خواهد شد. **قلب هر زن ستمدیده، یک بمب ساعتی است**، این ها را باید کنار هم جمع کرد و عقربه هایشان را با یکدیگرمیزان نمود!

## ابعاد بردگی زنان در جمهوری اسلامی

اگر رضاشاه کشف حجاب اجباری را حجاب چشم نوازی برای پوشاندن عقب ماندگی ها و محرومیت های زنان ایران ساخت تا این کشور را در ردیف "ممالک راقیه" قرار دهد، اگر پسر خلف رضا شاه با اعطای حق انتخاب شدن و انتخاب کردن به زنان، "تمدن برزگ" اهدائی امپریالیسم آمریکا را تکمیل کرد تا سرمایه داری گنبدیده را در زورق ترقیخواهی ببیچد، روحانیت در هر دو مورد، از موضعی مافوق ارتجاعی و برده دارانه در برابر این اقدامات عوام فریبانه و ظاهر سازانه قد علم کرد. برخی معتقدند تحمیل حجاب، اسید پاشیدن به روی زنان و تمامی فشارهای افراطی و ارتجاعی که در جمهوری اسلامی به زنان ایران وارد میشوند، عکس العملی است به بی بند وباری زنان در دوره شاه. این عقیده بکلی نادرست و ناشی از عدم شناخت مبانی ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در رفتار با زنان است. خمینی وقتی به قدرت رسید ادعا کرد که در دوره شاه زنان ما در فحشا دست و پا می زدند. اگر فحشا بمعنی تن فروشی است خمینی اغراق کرده و با بی انصافی محض به تمامی زنان ایران اهانت کرده است. اما قضیه چیز دیگریست. حتی اگر در دوره شاه یک فاحشه بمعنی عرفی آن وجود نمیداشت خمینی همین اعتقاد را میداشت زیرا در اسلام رابطه زن با جامعه نه بر اساس هویت انسانی، بلکه بر اساس هویت جنسی تعریف میشود: "محرم و نامحرم" هرگونه رابطه زن با نامحرم (حتی حرف زدن با نامحرم) رابطه نامشروع تلقی می گردد. تنها رابطه مشروع، محدود به چهار دیواری خانه پدری و شوهری است که محارم به آن محدود می شوند. زن، همانطور که ملایان آذربایجان به زبان پیرمردان و پیرزنان بیسواد و عقب مانده انداخته اند، "عورت" است یا به اصطلاح امروزی ها فقط "سکس" است! فلسفه حجاب همین است. اگر قوزک پای زنی را نامحرمی ببیند، زن مرتکب فحشا شده است! زن عضوی از جامعه نیست، بلکه فقط عضو جنسی خانواده است و بر این اساس اگر زن با جامعه در آمیزد، جامعه دچار فحشا میشود! بمنظور مبارزه با چنین "فحشا"ئی بود که در سال ۱۳۵۸ بهنگام تجدید چاپ کتاب های درسی، در کتاب فارسی اول ابتدائی، جمله "آذر برای خرید با مادرش به بازاری رود" را بصورت زیر "علی الحساب" اسلامی کردند: "آذر در کارهای خانه به مادرش کمک می کند!" آری مساله بر سر رابطه اجتماعی زن است. کسی که از زن چیزی جز شهوت نمی فهمد، حق دارد قیاس به نفس کند و باور نداشته باشد که مردان بتوانند جز به چشم شهوت به زنان بنگرند. در تفکر چنین شخصی، آزادی زن معنائی جز آزادی شهوت رانی و مالکیت مشاع زنان نمی تواند داشته باشد. ملایان با تن فروشی زنان اگر صیغه شرعی بر آن جاری شود (عقد موقت) نه تنها

مخالفتی ندارند و آن را فحشا نمی دانند، بلکه خود ازدوره صفویه تاکنون در ایران وسیعترین فحشای " شرعی " را گسترش داده و بسیاری از آنان بویژه در شهرهای "مقدس" قم و مشهد از شغل شریف صیغه خوانی نان حلال خورده اند! در قاموس آنان هرگونه ارتباط زن با جامعه و محیط ، فحشا محسوب میشود. زن حتی المقذور باید از خانه خارج نشود و اگر مجبور بود، باید زره پوشیده خارج شود. تازه این هم کافی نیست. در عزا و عروسی اتاق مردانه و زنانه باید جدا باشد، در نماز جمعه میان جایگاه جداگانه زنان و مردان پرده سیاه باید کشیده شود، در اتوبوس ها صندلی ها و درهای ورود و خروج زنان باید جداگانه باشد، حتی در خشکثوئی ها لباس زن و مرد نباید یکجا شسته شود.... همه این ها در جمهوری اسلامی بمعنای فحشا ست. حال با این قیاس میتوان فهمید که کار مشترک زنان و مردان در کارخانجات، مزارع، ادارات، مدارس، دانشگاه ها، موسسات علمی و تحقیقی و خلاصه حضور و فعالیت زن در حیات اجتماعی چه "فحشا" ی همه گیری را در جامعه اسلامی ببار می آورد! و از اینجا می توان دریافت که جایگاه زن در جامعه اسلامی کجاست و جمهوری اسلامی چه آشی برای زنان ایران می پزد! تصفیه های وسیع و مداوم کارخانجات، دانشگاهها، مدارس، ادارات، موسسات علمی و غیره اگرچه دلایل ایدئولوژیک - سیاسی هم داشت و مردان را هم شامل میشد، اما در مورد زنان یک تیرو دوشان بود و تدریجا عرصه فعالیت اجتماعی را بر آنان تنگ تر و تنگ تر می کرد و با افزودن ممنوعیت ها و موانع بیشمار استخدامی، شغلی و تحصیلی، برنامه اسلامی ی بازگشت زنان از "بازار" به " خانه " را قدم بقدم پیش می برد. اگر جمهوری اسلامی در خانه نشین کردن تمامی زنان عجله بخرج نمیدهد نه بخاطر آنست که چنین قصدی ندارد، بلکه سبب آن یک حسابگری سیاسی است. جمهوری اسلامی تا استقرار کامل نظامی که در آن زنان حتی حق نداشته باشند پا از درخانه به بیرون بگذارند، به راه پیمائی زنان ناآگاه در خیابان ها، به حضورشان در نماز جمعه، به آراء شان در انتخابات، به تحویل داوطلبانه فرزندان شان به کشتارگاه اوین و جبهه های جنگ نیاز مبرم دارد. جمهوری اسلامی برای زنده بگور ساختن زنان، هنوز به زنانی احتیاج دارد که حاضرند بدست خویش گور خود را و دخترانشان را بکنند!

در جمهوری اسلامی هرزنی که با مردی در خیابان راه برود متهم به فاحشگی است، مگر آنکه بعد از دستگیری و بازجویی توسط " اداره مبارزه با منکرات" با ارائه شناسنامه و قبالة ازدواج و غیره عکس آن را ثابت کند! این گوشه ای از مبارزه دولت اسلامی با فحشاست! رژیم اسلامی با خانه نشین کردن زنان شاغلی که اگر کار نکنند کرایه و نان شب ندارند به جنگ فحشا می رود! رژیم اسلامی بجای تامین زندگی زنان بیکار شده ، در بسیاری موارد شوهران آنان را هم بیکار کرده است. در این میان وضع زنان کارگر در معرض تهدید بمراتب بیشتری است زیرا اگر سرمایه داری شاهانه آنان را

به بردگانی تبدیل کرده بود که جواز طریق فروش نیروی کار خود امکان زندگی نداشتند، سرمایه داری اسلامی حق فروش نیروی کار را نیز از آنان سلب میکند. جمهوری اسلامی برای "حراست" از عفت عمومی، زنان را به چادر می پیچد، اما با قطع نان شب و شیر کودکانشان راه فحشای زیر چادر را همواره می سازد. در جمهوری اسلامی مسائل ابعاد دیگری دارند، اینجا دیگر مساله فقط برسر نابرابری دستمزد زنان و مردان کارگرنیست، برسر حق حیات زنان کارگراست!

جمهوری اسلامی با خانه نشین کردن زنان شاغل سطح زندگی خانواده ها را پائین می آورد، فشارهای اقتصادی کمرشکنی به آنها تحمیل میکند، زنانی را که با خلاصی از وابستگی اقتصادی به شوهر و پدر و برادر، شخصیت اجتماعی مستقل خود را بازیافته اند، دوباره "نان خور" و جیره بگیر زبان بریده "ارباب ولی نعمت" می سازد، همبستگی عاطفی و انسانی زن و شوهر را به وابستگی کنیزوار زن به شوهر تنزل میدهد، امنیت عاطفی و روحی زنان را از میان می برد و از هر جهت خانواده را دچار بحران و تلاطم می سازد و شیرازه واحد خانواده را که ادعای تحکیم و سلامت آنرا دارد، از هم می پاشاند. در جمهوری اسلامی، مردان شرعاً و قانوناً مجازند تا چهار زن با عقد دائمی داشته باشند. این قانون عمومی اسلام است؛ اما در جمهوری اسلامی ایران، شیعیان حکومت می کنند و در سنت شیعیان، علاوه بر این حرمسرای کوچک، تعداد نامحدودی صیغه، یعنی زن با "عقد موقت" نیز مجاز است و برای آن - هیچ محدودیتی وجود ندارد، یعنی در جمهوری اسلامی، مرد میتواند با جاری کردن صیغه عقد موقت، زن کرایه کند - درست به همان شیوه و به همان سادگی که میتواند برای یک ساعت یا یک روز دو چرخه کرایه کند؛ معنای اخلاق، معنای خانواده، معنای عشق و همینطور ضمانت استحکام پیوند زناشویی در این جمهوری "مکتبی" بقدر کافی روشن است! در جمهوری اسلامی دختر باید زن یک ناشناس شود، زیرا شناخت قبل از ازدواج، مستلزم معاشرت و مصاحبت با نامحرم است و این حرام است. دختر وقتی "متعلقه" ی مردی شد شرعاً مکلف است که هر زمان و در هر شرائطی که شوهر اراده کرد با او همبستر شود و "نفقه" (روزی) زن در برابر این تمکین بی چون و چرا است، حال آنکه مرد شرعاً می تواند حداکثر تا چهار ماه به سراغ زنش نرود! اگر شوهر مرگ را برای او شیرین تر از زندگی ساخت، فقط در شرائط استثنائی از حق تقاضای طلاق برخوردار میشود، حال آنکه مرد عملاً مالک زن است و میتواند با او همچون مایملک خود هر طور خواست رفتار کند و اگر دلش را زد میتواند دورش بیاندازد! اگر زن طلاق داده شد، حق سرپرستی کودکان با شوهر است، و اگر شوهر مرد، پدر بزرگ در سرپرستی کودکان بر مادر تقدم دارد! سهم زن از میراث، نصف سهم مرد است و سهم او از میراث شوهر، یک هشتم ماترک شوهر، و

اگر شوهر فرزندی نداشت، یک چهارم؛ ولی سهم شوهر از میراث زن یک چهارم و اگر فرزندی نداشت، یک دوم. زن از زمین شوهر میراث نمی برد!

در اسلام، حق قضاوت از زنان سلب شده است و دلایلش "ضعف قدرت استدلالی زنان" و دلیل آن نیز "نقص خلقت" است! براین اساس، شهادت دادن فقط زنان پذیرفته نیست، مگر آنکه به همراه زنان شاهد مرد نیز شهادت دهد. شهادت دو زن مساوی شهادت یک مرد است! در قانون قصاص - که یادگار شوم انتقام جوئی قبایل وحشی است - مرد را بخاطر قتل زن نمیکشند، ولی زن را بخاطر قتل مرد میکشند. تمامی این مثالها که به اشاره از آنها می گذریم، نمونه های اندکی از "عدالت" مردسالاری اسلام است! اما مساله زنان در جمهوری اسلامی ایران یک بعد دیگری هم دارد که بطور اخص به اسلام برمیگردد، و آن تبعیض ایدئولوژیک در چارچوب تبعیض جنسی است. در نگرش اسلامی، جامعه نه بر طبقات استثمارگرو استثمارشونده؛ بلکه به مسلمان و غیرمسلمان تقسیم میشود. در جمهوری اسلامی هم که نه فقط یک رژیم سرمایه داری و نه فقط یک رژیم مردسالار، بلکه در عین حال یک رژیم اسلامی و ایدئولوژیک نیز هست، تقسیم جامعه به همین منوال است:

۱- مسلمانان، ۲- غیر مسلمانان اهل کتاب (زرتشتی، کلیمی، مسیحی) و ۳- کفار (کمونیسست ها، غیر مذهبی ها، بهائیان و..)

دسته اخیر در اسلام واجب القتل اند و صحبت بر سر عدالت یا تبعیض نیست. اما در درون هر دو دسته قبلی، تمامی تبعیضات میان زن و مرد عیناً صادق است، ولی بین این دو دسته ایدئولوژیک یعنی مسلمانان و غیر مسلمانان اهل کتاب تبعیض هست. ارزش انسان در اسلام با شتر و گوسفند و پول سنجیده میشود (دیه). بر اساس تبعیض جنسی، دیه ی زن نصف دیه ی مرد است، و بر اساس تبعیض مذهبی دیه غیرمسلمانان اهل کتاب نصف دیه ی مسلمان است. به این ترتیب دیه ی زن غیر مسلمان اهل کتاب نصف دیه زن مسلمان و یک چهارم دیه ی مرد مسلمان است! یعنی اگر در کشور نژاد پرست افریقای جنوبی دو نوع شهروند (سیاه و سفید) وجود دارد، در جمهوری اسلامی چهار نوع شهروند وجود دارد- تازه اگر از حساب "کفار" بگذریم!

مسلمان با مسلمان نمی جنگد، و با هر کس جنگید حریفش محارب و در نتیجه، کار فراست. زنان کفار و محاربین سرباز نیستند، مملوک حربی اند و سرباز اسلامی می تواند زنان اسیران و کشته شدگان را بعنوان غنیمت جنگی تصاحب کند و با آنان هر طور که خواست رفتار کند.



اگر در سالیان گذشته، مامورین ساواک بمنظور شکستن مقاومت زنان هنگام بازجویی در موارد معدودی مرتکب تجاوز به زنان شده بودند، در رژیم جمهوری اسلامی، زندانبانان مسلمان هزاران دختر کمونیست و مجاهد را بطور سیستماتیک در شب قبل از اعدام مورد تجاوز قرار داده اند. این عمل که در تمام زندانهای جمهوری اسلامی، بدون استثنا و حتی در مورد دختران نابالغ صورت می گیرد ربطی به شکنجه برای اقرار گرفتن ندارد، زیرا اولاً پس از طی تمام مراحل شکنجه و بلافاصله قبل از اعدام صورت می گیرد، و ثانیاً شامل آن دسته از دخترانی نیز میشود که علیرغم شکستن درزیر شکنجه و دادن اطلاعات خود، به لحاظ اینکه " مرتد فطری" بوده اند ( یعنی در خانواده مسلمان متولد شده ولی خود از اسلام برگشته اند ) قتل آنان واجب است؛ تجاوز به دختران در زندانهای جمهوری اسلامی، یکی به دلیل این تفکر است که خدا زن را برای همین کار آفریده و باکره رفتن او از دنیا کفران " نعمت " دربارگاه الهی است، و دوم به این خاطر است که این دختران اگرچه خود مستقیماً به جنگ با حکومت الله قیام کرده اند و بمثابه محارب، باید اعدام شوند، ولی این محاربین، در عین حال چون زن هستند، غنیمت جنگی محسوب میشوند. تجاوز به زنان، در زندانهای جمهوری اسلامی ایران رسماً به مراسم عمومی قبل از اعدام تبدیل شده است و همانطور که وصیتنامه زندانیان و خون رگ هایشان را می گیرند، به دختران نیز تجاوز می کنند. این یک تشریفات مذهبی، یک تکلیف شرعی و یک وظیفه جنسی و ایدئولوژیک برای زندانبانان جمهوری اسلامی است! مساله زنان در جمهوری اسلامی ایران با هیچیک از مقیاسات ستمگری مردسالاری خوانائی ندارد. با شعار دادن درباره "برابری حقوق زنان با مردان" نمی توان از کنار این فاجعه ناشنیده گذشت، آنهم در نظام ولایت فقیه، که خود مردان را گله ای بحساب می آورد که چوپانی بنام فقیه باید از جانب خدا بر آنان حکومت کند! تا قبل از حاکمیت اسلام در ایران بسیاری از این قوانین هولناک و تبعیضات جنسی و ایدئولوژیک فقط در لای کتابهای دینی و در رسالات مجتهدین و آیات عظام وجود داشتند و پاره ای از اینگونه مسائل نظیر حجاب و محرم و نا محرم و غیره فقط به نیروی سنت متکی بودند و به لایه های سنتی و عقب مانده جامعه محدود میگشتند و جز در برخی موارد حقوقی نظیر مقررات ارث، اجباری برای پذیرش همگانی آنها وجود نداشت. ولی با حاکمیت سیاسی اسلام تمامی این قوانین مذهبی حتی قانون قصاص به قوانین رسمی مملکتی تبدیل شده اند و با نیروی دولتی اعمال می گردند. این نیز یکی از ابعاد ویژه فاجعه در ایران در مورد زنان است؛ دولت اسلامی بر رختخواب مردم نیز حکومت میکند!

**چند نکته درباره سازماندهی زنان**

اگر ابعاد و عمق ستم های همه جانبه بر زنان در جمهوری اسلامی ایران روشن است و اگر ضرورت سازماندهی این نیروی عظیم و مستعد انفجارگشایش یک جبهه جدید علیه رژیم تباهی و نکبت پذیرفته است، پس باید این سازماندهی را بطور جدی و پیگیر در دستور کار قرار داد و به شعار دادن در باره " برابری حقوق زن با مرد" اکتفا نکرد. اما سازماندهی زنان در ایران با توجه به وضعیت خاص سیاسی و فرهنگی جامعه، با مشکلات و مسائل متعددی مواجه است. حل بسیاری از مشکلات و یافتن اشکال گوناگون سازماندهی زنان، همگی مسائل عملی اند و نسخه نویسی برای آنها کار درستی نیست، اما اشاره به پاره ای مسائل، تاکید روی برخی از محورهای این سازماندهی و پیشنهاد بعضی روش ها و اشکال، می تواند بمثابة رهنمودهای کلی مفید واقع شود.

۱- کشور ما کلاً از لحاظ فرهنگی عقب مانده است؛ در بطن این عقب ماندگی عمومی، طبقات کارگرو زحمتکش بخاطر فشار اقتصادی و سیاسی، از عناصر موجود فرهنگ پیشرفته نیز که در دسترس توانگران و تحصیل کردهاست، سهم کمتری داشته اند. در این میان محرومیت فرهنگی زنان طبقات پائین بخاطر تبعیضات جنسی و محدودیت های سنتی بمراتب بیشتر بوده است. زنان طبقات مرفه و اقبال تحصیل کرده لایه های متوسط جامعه ما نسبت به حقوق زنان آگاهی بسیار بیشتری دارند، حال آنکه در میان زنان طبقات پائین، بویژه زنان روستائی، و ایضاً در میان زنان لایه های متوسط سنتی، آگاهی نسبت به حقوق زن بسیار پائین و حتی گاه در "زیر صفر" است. کم نیست تعداد زنانی که وقتی کلمه "آزادی زن" را می شنوند به تصور آنکه منظور از آن، آزادی از قید اخلاق، آزادی از پیوندها و تعهدات زناشویی و خانوادگی و آزادی فحشاست، از خود اکراه نشان می دهند. بسیاری از زنان مذهبی ذهنیت خود را نسبت به زن و حقوق آن از مردسالاری مذهبی گرفته اند و اگرچه از ستم مردان رنج می برند، اما آن را بمثابة یک حکم الهی می پذیرند و هرگونه تردید و عصیان در برابر آن را تردید و عصیان در برابر احکام الهی می دانند. زنان زیادی وجود دارند که خود طرفدار سرسخت حجاب اند، زیرا این فکر آخوند مآبانه در ذهن خود آنان نیز رسوب کرده است که گویا زن فقط برای شهوت مرد است و مرد نمی تواند بجز به چشم هرزگی به زنان نگاه کند! حجاب در نظر بسیاری از اینگونه زنان، چاره بی عفتی "طبیعی" مردان است. وجود ناآگاهی از حقوق خود در میان بخش عظیمی از زنان ایران، که عموماً در بیسوادی، تعلقات مذهبی و سنتی آنان ریشه دارد، مانع از آن می گردد که در لحظه حاضر بتوان آگاه ترین زنان به حقوق اجتماعی زن را نقداً در میان طبقات کارگرو زحمتکش سراغ کرد. اگر چه رهائی زنان و ریشه کن ساختن ناآگاهی آنان اساساً تحت حاکمیت یک دولت کارگری و در نتیجه توسعه و تعمیق دموکراسی کارگری و گسترش آموزش امکان پذیر است، اما در همین شرایط موجود نیز در جهت گسترش آگاهی زنان و تجهیز آنان برای دفاع از حقوق انسانی خود کارهای

بسیاری می توان کرد. در شرائط موجود، خواه ناخواه بار آگاه گری زنان بیشتر به دوش زنان آگاه و در عین حال مبارز که عموماً از بخشهای لائیک و تحصیل کرده جامعه هستند می افتد. وضعیت سیاسی جامعه ما چنان است که نه زنان کارگرو زحمتکش می توانند، بدون آگاهی نسبت به حقوق پایمال شده شان به تشکل پردازند، و نه تشکل زنان پیشرو و آگاه بدون نقب زدن به درون توده انبوه زنان مبارز طبقات کارگرو زحمتکش می تواند دوام آورد و به یک نیروی اجتماعی تبدیل شود. ترکیب آگاهی و نیروی اجتماعی - که در حال حاضر به نحو چشمگیری از یکدیگر فاصله دارند - باید محور اصلی سازماندهی زنان تلقی شود.

۲- مسائل مربوط به آزادی زنان و رفع تبعیضات تحمیلی بر آنان ، به دلیل تلقی ایدئولوژیک دولت اسلامی حاکم از زن، از چارچوب مبارزه برای رفرم خارج شده و مستقیماً به سرنگونی رژیم جمهوری متصل می گردد. از اینرو تشکل زنان و فعالیت های تبلیغی و ترویجی حول آزادی زن، همچون تمامی مسائل دمکراتیک در ایران به یک مساله عمیقاً سیاسی تبدیل می گردد و ضرورتاً خصلت زیرزمینی پیدا میکند.

۳- هر کار توده ای، الزماً کاریست سراسری و در نتیجه علنی، به این خاطر میان ضرورت گستردگی و خصلت غیر علنی تشکل و فعالیت زنان، تناقض بوجود می آید، این تناقض را باید با توسل به اشکال منعطف کار و پوشش هائی کمتر ضربه پذیر برای تجمع و تشکل زنان و ایجاد واحدهای پراکنده و اتصال تدریجی آنان به یکدیگر حل کرد. ایده ایجاد یک سازمان واحد و سراسری زنان در وضعیت کنونی ایده غیر عملی و ضایعه باری است. واحد های کوچک که مستقل از یکدیگر و تحت پوشش های ساده و قابل توجیه بوجود آیند، در شرائطی که فضای جامعه از کنترل رژیم خارج گردد بلافاصله و خود بخود یکدیگر را پیدا می کنند و بلور بندی عظیم بسرعت شکل می گیرد. آنچه در حال حاضر اهمیت بسیار دارد بوجود آمدن این ملکولهای اولیه و این چاشنی های انفجاریست.

۴- برای متشکل ساختن زنان و ایجاد این واحد ها هم میتوان از روابط طبیعی و موجود میان زنان مثلاً در کارخانه ها ، کارگاه ها، مدارس، ادارات و محلات بهره گرفت و زیر پوشش این روابط فعالیتشان را سازمان داد و هم لازم است که محل های ابتکاری متنوع برای ایجاد ارتباط میان زنانی که رابطه اجتماعی ندارند (مثلاً زنان خانه دار) بوجود آورد. فی المثل کلاس های سوادآموزی ، کلاس های آموزش خیاطی ، تاسیس مهد کودک ، آموزش آشپزی و ختی مهمانی چای و گپ زنی ، همه می توانند محل های کار آیند و مناسبی باشند. محل های نظیر سواد آموزی و کلاس های آموزش فنونی مثل خیاطی که در عین حال می توانند به ارتقا آگاهی زنان کمک اساسی بکنند یا برای استقلال اقتصادی

آنان و کاهش فشار مالی بر خانواده شان موثر باشند، محل های مطلوب تری هستند زیرا هم ضربه پذیریشان کمتر است هم مضمون مددکاری و یاوروری دارند و هم از اقبال بیشتری برخوردار میشوند.

۵- از آنجا که نقطه حرکت، وضعیت نا آگاهی بخش وسیعی از زنان به حقوق خویش است، پس امکان ایجاد تشکل هائی که همگی مستقیماً با انگیزه دفاع از حقوق زن بوجود آیند کم میشود. در این حالت، نفس گردهم آمدن زنان اولویت و اهمیت زیادی می یابد، وقتی محملی برای تجمع و ارتباط بوجود آمد می توان بتدریج و با سنجش جوانب گوناگون کار و ظرفیت های موجود، درستی حرکت کرد که مساله حقوق زنان و تبلیغ و ترویج آن به مضمون اصلی و مرکزی این تجمع تبدیل شود. بعبارت دیگر، جز در مورد زنانی که آگاهی اولیه به حقوق زن و انگیزه مبارزه در راه آن را دارند، در مورد بقیه زنان انگیزه تشکل، از مضمون اصلی و هدفی که برای آن در نظر است در ابتدای کار فاصله می گیرد. با توجه به این موضوع است که انگیزه های داغ و بالفعل بمثابة عامل اولیه تجمع اهمیت فوق العاده ای می یابد. نه تنها برای ایجاد تشکل ها بلکه پس از شکل گیری اولیه آنها نیر باید از تمرکز روی مسائلی که برای افراد یک تشکل مشخص جنبه انتزاعی یا حتی مقاومت برانگیز دارند (مثلاً اختیاری بودن حجاب، حق قضاوت زنان در دادگستری، لغو اجازه پدر یا شوهر برای مسافرت به خارج و نظایر آن) پرهیز کرد و اینگونه مسائل را به نوبت و با افزایش نسبی و مداوم ظرفیت و پذیرش زنان، و از طریق مسائل ملموس تری چون نابرابری دستمزد زن با مرد برای کاریکسان، فقدان تامین شغلی برای زنان، محدودیت استخدامی برای آنان، محدودیت های گوناگون تحصیلی و ممنوعیت تحصیل در برخی از رشته های تخصصی برای زنان، ازدواج های تحمیلی به دختران و امتیاز در حق طلاق به شوهران، خطر تعدد زوجات و مساله حق نگهداری فرزندان و غیره مطرح ساخت و پله پله جلو رفت. شرط آنکه سازماندهی زنان بتواند عملی شود و گسترش توده ای یابد حرکت از مسائل و مضامینی است که عقب مانده ترین زنان نیز آنها را هم اکنون لمس و درک می کنند و زنان مترقی و پیشرو براحتی می توانند بر سر این موضوعات همدردی خود را به آنان نشان دهند. برای مثال هیچ زن عقب مانده و بی سواد، هیچ زن سنتی و بشدت مذهبی را نمی توان یافت که بتواند با رغبت و رضا تن به "هو" بدهد و مخالف حق تعدد زوجات مردان نباشد، یا به نحوی زندگی خود را در سایه این قانون ظالمانه در معرض خطر احساس نکند. اینگونه مسائل را باید در زندگی واقعی و متناسب با سطح فرهنگی زنانی که موضوع سازماندهی قرار می گیرند شناخت و آنها را تکیه گاه اهرم سازماندهی ساخت.

۶- برای تعیین حوزه های کار در میان زنان و اتخاذ روش های مناسب و انتخاب موضوعات و مضامین درخور با ظرفیت های واقعی، لازم است ابتدا طبقه بندی زیر را در نظر بگیریم:

**الف** - زنانی که خود کارگر، یا جزئی از طبقه کارگرند؛

**ب**- زنانی که جزو زحمتکشان شهرو روستا هستند و یا بطور کلی به خانواده های متوسط شهری تعلق دارند؛

**ج** - زنانی که به اقشار مرفه خردبورژوازی تعلق دارند؛

**د** - زنان اشراف، سرمایه داران، ملاکان و غارتگران دسترنج کارگران و زحمتکشان .

از چهار رده فوق، حوزه فعالیت سازمانگری ما باید به سه رده نخست محدود باشد. ما مخالف تشکیلات زنان رده " د " نیستیم ، زیرا موافق بردگی آنان نیستیم ، ولی بگذاران آن که از آزادی زن چیزی جز آزادی ی خانم های متخصص نوکرو کلفت دار نمی خواهند، جداگانه و به فاصله یک سنگزما متشکل شوند؛ بوی عطر و پودر آنان شامه ما را کور میکند!

در رده های " الف "، " ب "، " ج " که زمینه کارسازماندهی ماست، اولویت و اهمیت تابع همان ترتیب است. کارگران، همانگونه که در تمامی عرصه های برنامه مبارزاتی ما، در عرصه سازماندهی زنان نیز محور کار خواهند بود. این اولویت مطلقاً بمنظور نفی استقلال جنبش زنان نبوده بلکه تنها شرط واقع بینانه ی پا گرفتن آن بویژه در شرائط مشخص ایران است. زنان آگاه که اغلب در میان تحصیل کردگان طبقه متوسط شهری اند، اگر خیلی هنر کنند شاید بتوانند تشکیلات مستقلی برای زنان ایجاد کنند، اما هرگز قادر نخواهند بود ابعاد اجتماعی به آن ببخشند و جنبش مستقل زنان را بوجود آورند؛ زیرا آنان در اقلیت قرار دارند و فریاد شان در گلو خفه خواهد شد. اکثریت زنان ایران را زنان طبقات کارگر و زحمتکش تشکیل می دهند. بدون حرکت این نیروی عظیم که قادر است از جانب جامعه سخن بگوید، از جنبش زنان هیچ سخنی نمیتواند در میان باشد. اما بیشترین زنان ناآگاه، بی سواد و سنتی در میان همین اکثریت اند! کلید حل این تناقض، تمرکز روی سازماندهی زنان کارگراست، زیرا زنان کارگرتحت تاثیر کار تولیدی و خلاق، فرهنگ کارجمعی در کارخانجات، دوشادوشی با مردان در حیات اقتصادی کشور و شرکت فعال در نبرد طبقاتی جاری، از روحیه ی برابری طلبی و ظرفیت آگاهی پذیری بسیار بالائی برخوردارند. زنان کارگر اگر آگاهی زنان تحصیل کرده فاصله دارند، در عوض از زنان بیسواد هم فاصله دارند؛ اگر از زنان متجدد فاصله دارند، از زنان سنتی نیز فاصله دارند و نقش مهمی که آنان در این شرائط می توانند ایفا کنند؛ دقیقاً در همین جایگاه است. آنان لولای اتصال اقلیت آگاه و روشنفکر، به اکثریت ناآگاه و عقب مانده اند. جایی که ورطه ای نا پیمودنی زنان آگاه را از زنان سنتی و عقب مانده جدا میکند، زنان کارگر با هزاران رشته ارتباطی با انبوه این زنان

در تماسند و همچون سرپلی این دو قطب را برای جریان آگاهی از حقوق زن بیکدیگر متصل می سازند. زنان کارگر برای آنکه بتوانند این آگاهی را منتقل سازند، باید ابتدا آن را دریافت و جذب کنند و وقتی این آگاهی را کسب کردند و به نسبتی که کسب کردند، دیگر نقش سرپل نخواهند داشت بلکه خود به پیشروان و پرچمداران آگاهی و جنبش مستقل زنان مبدل خواهند شد، زیرا موقعیت طبقاتی زنان کارگر این امکان و استعداد را بطور بالفعل به آنان میدهد که ظرفیت آگاهی ی بمراتب بیشتری از زنان روستائی و زحمتکش شهری، و ظرفیت جنگندگی بمراتب بیشتری از زنان روشنفکر طبقات میانی داشته باشند. گزارشات کارگری و اخبار مبارزات قهرمانانه کارگران ایران که پشت رژیم اسلامی را به لرزه درآورده است، همگی از مبارزات و مقاومت های دوشادوش زنان با مردان، از ظرفیت بالا و کاملاً بالفعل زنان کارگر برای درک حقوق برابرشان با مردان و از ظرفیت درخشان مبارزاتیشان حکایت دارند. رژیم اسلامی موج جدید اخراج زنان کارگر را از کارخانجات آغاز کرده و زنان کارگر را به مصاف با خود فراخوانده است. رژیم قصد دارد با سواستفاده از خطر بیکاری که بر سر همه کارگران سایه انداخته است، کارگران مرد را در برابر کارگران زن قرار دهد. تلاش های رژیم را باید با دوشمشت گره کرده پیایی، یکی تشکل مستقل زنان کارگر برای دفاع از حق اشتغال و تامین شغلی خود، و دیگری حمایت و یآوری متشکل و انقلابی مردان کارگزار آنان پاسخ داد. زنده ترین و نقد ترین موضوع برای آگاهی و تشکل مستقل زنان هم اکنون در کارخانجات و محلات کارگری خود رانشان میدهد و سازمانگر می طلبد! انبار باروت را باید در همین نقاط مستعد چاشنی گذاری کرد؛ انفجار بزرگ از همین نقاط آغاز خواهد شد!

اما هژمونی زنان کارگر در جنبش مستقل زنان بمعنی محدود ساختن کار به سازماندهی زنان کارگر نیست زیرا در آن صورت نه استقلال جنبش زنان معنی خواهد داشت و نه هژمونی کارگری. باید از هم اکنون میان زنان زحمتکش و زنان آگاه ( اعم از معلمین، کارمندان، روشنفکران، هنرمندان و زنان خانه دار و غیره) به کارسازمانگری پرداخت ولی این مهمترین اصل را یک لحظه نباید مورد غفلت قرار دهد که: جنبش مستقل زنان باید بر محور تشکل زنان کارگرسازمان داده شود. زیرا همانطور که بدون سرکردگی طبقه کارگر، مبارزات دمکراتیک راه به عاقبت نمی برد، بدون سرکردگی زنان کارگر در جنبش مستقل زنان نیز چیزی جز بقای ستم و بردگی نصیب زنان نخواهد بود. نباید فراموش کرد که سوسیالیسم بدون آزادی زن، و آزادی زن بدون سوسیالیسم خواب و خیالی بیش نیست.

۷-هیچیک از رده های "الف" و "ب" و "ج" در درون خود کاملاً همگن نیستند، در هر یک از این رده ها به نسبت های متفاوت هم زنان آگاه به حقوق زن وهم زنان ناآگاه وجود دارند، هم زنان مذهبی، هم زنان لائیک وجود دارند؛ توجه به این ناهمگنی برای تشخیص نیروهای آماده و بالفعل جهت افزایش

راندمان کاروهمچنین بمنظور اتخاذ روش های متناسب با روانشناسی و ظرفیت بخش های گوناگون زنان، رعایت موازین امنیتی و همینطور پرهیز از کم رنگ کردن مرزهای طبقاتی و نادیده گرفتن تضاد های سیاسی، ضرورت اساسی دارد.

۸- انقلاب ایران زنان را وسیعاً به میدان کارزار کشید و آنان را عمیقاً سیاسی کرد. رژیم اسلامی در عین سوء استفاده ابزاری از زنان در جهت استقرار خود، زنان را قدم به قدم به بهانه های "عدم رعایت حجاب اسلامی"، "دشمنی با مکتب اسلام" و غیره از عرصه حیات اجتماعی و فعالیت سیاسی دور کرده و در راستائی به پیش می رود که تمامی زنان را با خانه نشین کردن از فعالیت سیاسی و اجتماعی محروم سازد. اما رژیم هنوز به این کار در ابعاد وسیع موفق نشده و زنان کماکان در هر دو سوی سنگربشدد فعالند و وزن آنان در معادلات سیاسی هنوز چشمگیر است. حتی تحرک سیاسی زنان حزب الهی حاکی از گریز آنان از رکودی است که رژیم اسلامی خواهان پیاده کردن آن است. تحرک فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان، حتی اگر مضمون آن مسائل مختص زنان نباشد، خود یکی از ارکان اصلی حقوق زنان و شاید بالاترین سطح این حقوق است. فعالیت و مبارزات سیاسی زنان را در صف های ارزاق، در مقابل زندانها، در اعتراض علیه اعدام زنان و تجاوز به آنان، در مقاومت علیه جنگ و کشتار و فرزندان و شوهران و برادران شان در یک جنگ صلیبی ابلهانه، در مسائل مسکن و تخریب خانه ها، در بیکاری خود و بیکاری شوهرانشان در کارخانه ها و روستاها و در هر عرصه ای از مبارزات طبقاتی و دمکراتیک باید دامن زد، سازمان داد و تقویت کرد، هر چند که در بسیاری از این زمینه های مبارزاتی سازماندهی جداگانه زنان نالازم و حتی گاه بکلی نادرست است، ولی نفس تداوم حضور و مبارزه زنان در تمامی زمینه ها، علاوه بر اینکه مبارزات طبقاتی و مبارزات دمکراتیک عمومی را قوت و قدرت می بخشد، زنان را بمثابه زن نیز به دخالت در سرنوشت جامعه و درک قدرت و توان بیکران و غول آسایشان در همه عرصه ها و امیدارد. ضمن تلاش پیگیر برای حفظ و تشدید فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان در عرصه های طبقاتی و دمکراتیک، باید از سوئی کوشید تا آنان از معبر همین مبارزات نیز به مسائل مستقل خود وقوف یابد و برای دفاع از آنها مستقلاً متشکل شوند، و از سوی دیگر باید تلاش کرد که رابطه مسائل مستقل خود را با مسائل سیاسی و حاکمیت رژیم ارتجاعی دریابند و تشکل های مستقل زنان را همچون جویبارهای زیرزمینی آتش به یکدیگر متصل سازند، دریای درد قرنهای ستمدیدی و رنج بردگی را در زیر پی های کاخ ستمگران متراکم سازند و آتشفشان خشم گدازان نسل ها لگدمال شدگی را بر سر رژیم برده داری جمهوری اسلامی ایران بگشایند.